جلسه 389

دوشنبه 11/08/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به وضوء ویا غسل و یا تیمم در مکان مغصوب بود. مرحوم آقای خوئی تفصیل دادند بین غسل و مسح. فرمودند ترکیب مسح با غصب ترکیب اتحادی است. برخلاف غسل. ولذا تیمم در مکان مغصوب باطل است، اما غسل صحیح است، وضوء هم دو بخش دارد، بخش مسحش در فضا و مکان مغصوب باطل است بخش غسلش صحیح است.

در فقه فرموده اند: فرقی بین مسح و غسل نیست، ترکیب مسح هم انضمامی است. چرا؟ برای اینکه مسح چیزی نیست جز مس های متوالی. المسح مسٌّ متوال ومتکرر. مس که مصداق غصب نیست. غصب حرکت این مکلف و یا اعضاء بدن اوست در فضاء مغصوب. مس حرکت نیست. چند مس را کنار هم که بگذارید می شود مسح.

ایشان فرموده: بله! اگر مندوحه نباشد یعنی مکان مباح نباشد، به نظر ما هم غسل و هم مسح باطل خواهد بود. چرا؟ برای اینکه در فرض مندوحه امر داریم به غسل، امر داریم به مسح. مکلف به سوء اختیارش تطبیق می کند این واجب را بر غسل یا مسح در مکان مغصوب. اما اگر مندوحه نباشد ما باید با امر ترتبی این غسل ویا این مسح را تصحیح کنیم. امر ترتبی در اینجا معقول نیست. چرا؟ برای اینکه شارع باید بگوید إذا غصبت فاغسل، إذا غصبت فامسح. غصب علت تامه غسل است. شما اگر آب را بریزید در فضای مغصوب به سمت جسدتان، این اجراء الماء فی الفضاء المغصوب الی أن یصل الی جسدک این مصداق غصب است و حرام است. شارع اگر بگوید علی تقدیر تحقق این مطلب إذا تحقق اجراء الماء الی أن یصل الی جسدک فاغسل جسدک این طلب الحاصل می شود. معلوم است اگر ما اجراء بکنیم آب را در فضای مغصوب تا آن لحظه ای که به جسد ما می رسد، کل آن مصداق غصب است و اگر این غصب محقق بشود تحقق غسل قهری است. می شود امر به معلول علی تقدیر حصول علته التامة. این محال است، چون علی تقدیر تحقق علت تامه حصول معلول قهری است، معنا ندارد امر به آن بشود چون طلب الحاصل است. و همینطور در مسح که معلول حرکت ید است در این فضاء مغصوب، این حرکت ید در فضاء مغصوب مصداق غصب است. خب این حرکتی که علت تامه مسح است اگر محقق بشود تحقق معلولش قهری است. می شود طلب الحاصل. ولذا اگر کسی فقط جائی که می تواند غسل کند منحصر است به یک حمام مغصوب، جای دیگر نمی تواند غسل کند، غسلش در آن حمام مغصوب باطل است. این فرمایش آقای خوئی است در فقه.

اقول: به نظر ما این فرمایش آقای خوئی در فقه ایراد دارد. برای اینکه آن بخش از فرمایش ایشان که مسح هو المس، این خلاف وجدان لغوی هست. مسح امرار الماسح است علی الممسوح. مس تماس است اما مسح کشیدن است. دست کشیدن در ذاتش حرکت اشراب شده است.

نفرمائید که آقا! یک انگشتش را در مسح سر به مقدار واجب یک سانت دو سانت روی سرش می کشد، عرف این را تصرف در ملک غیر نمی بیند، مثل اینکه در حال حرف زدن در فضای غصبی انسان لبهایش تکان می خورد، عرف این را مصداق غصب نمی بیند.

این درست نیست. برای اینکه حالا در مسح سر شما این را بفرمائید و برفرض ما قبول کنیم اما مسح پا که الی الکعبین است. و تسامح عرفی که اعتبار ندارد، ما باید دقت عرفی را معیار قرار بدهیم. عرفی که در احتجاج هست نه عرفی که در تسامحات روزمره زندگی است. ولذا اگر یک کسی ده روز در یکجا بماند دو دقیقه آخرش را زودتر از آن مکان مغادرت بکند. عرف مسامحه می کند می گوید ده روز اینجا بود. اما در مقام احتجاج که گفته اند هر کس ده روز در یکجا بماند یک میلیون جائزه دارد. به این آقا جائزه نمی دهند و دادگاه هم به نفع آن کسی حکم می کند که جائزه را نمی دهد. می گویند شما ده روز نماندی، دو دقیقه اش کم بود. هر چی بگوئی آقا دو دقیقه چه ارزش دارد؟ می گویند برای قانون ارزش دارد. یا مثلا آب کر نیم استکان از آن بردارید نیم استکان کمتر بشود از آب کر، می شود آب قلیل. تسامح عرف ارزشی ندارد.

پس مسح متحد است با غصب، ولذا حق با آقای خوئی است در اصول.

اما آن بخش از کلام ایشان در فقه که فرمود امر ترتبی مشکل است در موارد عدم مندوحه. خب این اشکال، اشکال قویی هست، ولکن به نظر ما قابل جواب است. چرا؟ برای اینکه اولا اجراء الماء فی الفضاء المغصوب علت تامه غصب نیست. شما یک پلاستیک روی صورتتان بکشید، هر چه آب می ریزید به سمت صورتتان، صورتتان شسته نمی شود. اجراء الماء الی جهة الوجه جزء علت تامه است برای تحقق غسل، جزء دیگرش عدم حاجب است. پس اجراء الماء نحو الجسد علت تامه غسل الجسد نیست. همزمان هم هست. همزمان با اجراء الماء نحو الجسد باید عدم الحاجب وحفظ صورت در محاذی آب باشد. می توانید در همان آن صورتتان را از محاذات آب دور کنید غسل محقق نمی شود.

ثانیا: برفرض اجراء الماء فی المکان المغصوب علت تامه غصب باشد. قبول. اما چه اشکال دارد امر ترتبی بکنند به غسل اما شرطش خصوص این فرد از غصب که علت تامه غسل است نباشد. بلکه جامع الغصب شرط امر ترتبی باشد نه این فرد از غصب که علت تامه غسل است. شارع می فرماید: اگر شما غصب خواهید کرد این فضاء ملک دیگران را و جامع غصب را محقق خواهید کرد، پس بر شما واجب است شستن صورتتان. جامع غصب که علت تامه غسل الوجه نیست، فردی از غصب که تحریک الماء واجراء الماء نحو الوجه است او علت تامه غسل الوجه است. نیازی نیست که شارع او را شرط امر قرار بدهد. جامع غصب را شرط امر قرار می دهد. مولا می گوید برای من چه فرقی می کند این آقا آب را تحریک کند و اجراء کند در این فضاء یا نان را. هر دو غصب هستند. ولکن فرقش این است که اگر نان را از این سمت ببرد به آن سمت، فقط حرام مرتکب شده است، واجبی وغرضی از اغراض مولا تحصیل نشده است. پس بگذار به این مکلف بگویم اگر جامع غصب را ایجاد خواهی کرد پس بر تو واجب است غسل وجه، یعنی لااقل یک فردی از غصب انتخاب بشود که علت تامه واجب است که آن واجب ما فوت نشود.

ما تقرب به معلول که غسل الوجه است می جوئیم. ما می دانیم تمام افراد غصب حرام است، ما که نمی خواهیم این فرد از غصب را عبادت قرار بدهیم. ولذا در مسح ما این را نگفتیم، در غسل که ترکیبش با غصب ترکیب انضمامی است این را ادعا کردیم.

شاهد بر این عرض ما این است که خود مرحوم آقای خوئی در هویّ الی الرکوع در جائی که مندوحه نیست تصویر ترتب کرد. خب گاهی ما یک مکان مباح داریم اما در آنجا نمی توانیم نماز اختیاری بخوانیم. تخت بیمارستان است این بیمار در روی این تخت باید نماز ایمائی بخواند. اما در نمازخانه زنان که باز است می تواند نماز اختیاری بخواند، اما مجاز نیست در قانون بیمارستان که مرد وارد نمازخانه بانوان بشود و نمازخانه آقایان را هم دارند تعمیر می کنند. خب هویّ الی الرکوعش در نمازخانه بانوان همین مشکل را دارد دیگر. حالا سجود را کار نداریم، بحث سجود را بنابر اینکه اعتماد علی الارض است ترکیبش با غصب اتحادی است او را کار نداریم، او بحث جدائی دارد. فعلا بحث هویّ است الی الرکوع. خود آقای خوئی فرموده ترتب تصویر می شود. خب جناب آقای خوئی! هویّ الی الرکوع مصداق غصب است. امر به رکوع علی تقدیر هویّ الی الرکوع همین اشکال طلب الحاصل را دارد دیگر. اگر هویّ الی الرکوع کردی پس رکوع کن. خب اگر هویّ الی الرکوع بکنم یعنی هویّ کامل، چون هویّ کامل هم مصداق غصب است نه فقط هویّ ناقص، هویّ کامل هم کل هویّ مصداق غصب است. بگوید اگر هویّ کردی الی الرکوع فارکع آنجا هم همین مشکل بود.

سؤال وجواب: دلیل اثباتی یعنی خود اطلاق خطاب است، خود آقای خوئی فرمود امکان ترتب کافی است برای اثبات وقوع آن، تمسک به اطلاق دلیل می کنیم. چون امکان ترتب که بود اخذ می کنیم به اطلاق خطاب شرعی و می گوئیم در این فرض امر داریم تمسکا باطلاق الادلة.

سؤال وجواب: لاتغصب شمولی است، حرفی نیست، این فرد هم حرام، اما شرط امر ترتبی به رکوع مثلا هویّ الی الرکوع نیست تحقق جامع الغصب است. اگر جامع غصب را ایجاد خواهی کرد، حالا جامع غصب را گاهی به شکل هویّ الی الرکوع ایجاد می کنند و گاهی به شکل آخر، اگر جامع غصب را ایجاد می کنی فارکع، اینجا هم می گوید اگر جامع غصب را ایجاد می کنی فاغسل وجهک ویدیک.

سؤال وجواب: مولا که نگفت غصب بکن. گفت غصب نکن. ولی اگر غصب می کنی دیگر برای مولا فرق نمی کند، این فرد از غصب مثل فرد دیگر از غصب مفسده مساویه دارد. اگر جامع غصب را محقق می کنی لااقل غسل وجه کن تا مولا حالش احسن باشد. وجدانا حال مولا در این فرض احسن است از آن فرضی که این مکلف بیاید غصبی را محقق کند که معلولش یک عمل لغوی است، بیاید بچرخد در این فضای غصبی. بیاید آب را همینجوری در فضای غصبی به سمت سقف بگیرد. او هم غصب است. غصبی است که لا یترتب علیه غرض المولی. مولا می گوید إذا منت تأتی بجامع الغصب فاغسل وجهک.

سؤال وجواب: امر ترتبی اگر حاصل شد واین آقا امتثال نکرد، بله عقاب می شود بخاطر عصیان این امر ترتبی.

ثالثا: آن چیزی که مأموربه ما است غسل وجه نیست، وضوء است. غسل وجه یک امر تکوینی است، وضوء یک امر قصدی است. وضوء حصه خاصه ای از غسل الوجه است. هر غسل الوجهی که وضوء نیست. وضوء غسلی است که یأتی به بوجه العبادیة. و این غسل وجه به این نحو خاص معلول اجراء الماء فی الفضاء المغصوب نیست. آنی که معلول اجراء الماء فی الفضاء المغصوب است غصب تکوینی است نه وضوء. شارع می گوید إذا کنت تجری الماء فی الفضاء المغصوب فتوضأ. نمی گوید فاغسل وجهک. وضوء حصه ای است از غسل وجه. غسل وجهی است که به قصد وضوء گرفته می شود. وضوء عنوان قصدی است. ولذا مشکلی نداریم.

پس آنچه که مرحوم آقای خوئی در فقه فرمود قابل مناقشه است، وآنچه که در اصول فرمود بعید نیست تمام باشد. ولذا ما معتقدیم که غسل با مسح فرق می کند. غسل ترکیبش با غصب وتصرف در مال غیر بدون اذن او ترکیب انضمامی است و نه اتحادی.

ممکن است شما اینجا به ما اشکال کنید بگوئید ترکیب غسل با غصب اتحادی است. چرا؟ به دو بیان:

بیان اول: اغسل ظاهر است در احداث غسل. البته این بحث محل نزاع است. مشهور می گویند اغسل امر به غسل است ولو غسل بقائی. ولذا می گویند داخل خزینه همان داخل آب نیت غسل بکن، لازم نیست بیائی بیرون دومرتبه به قصد غسل بروی داخل خزینه. زیر دوش همانجا که هستی نیت غسل بکن، لازم نیست بیائی بیرون دوش وبعد دومرتبه به قصد غسل بروی زیدر دوش. سر وگردنت که تمام شد بیائی بیرون دوش دومرتبه به قصد غسل جانب ایمن بروی زیر دوش. مشهور می گویند همچنین چیزی لازم نیست.

ولکن همانطوری که آقای خوئی هم فرموده ظاهر ادله از امر به غسل این است که احداث باید بشود غسل. مثل امر به سجود. ظاهرش احداث سجود است. ولذا اگر کسی در حال سجود شکر بود آیه سجده را خواندند، این باید سر از سجود بردارد دومرتبه برود به سجود تا بشود إذا قرئ آیة العظیمة فاسجد.

حالا که اینجور شد ظاهر امر به غسل هم احداث غسل است. گفته می شود که احداث غسل به این است که آب را بریزی به صورت خود. اجراء الماء الی الوجه این مقوم غسل است. نه صرف تماس آب با وجه. شستن فعلی است که قوامش به اجراء ماء است نحو الوجه. و این قوامش به تحرک آب است در فضاء برای شستن وجه.

این یک بیان برای اینکه بگوئیم غسل متقوم است به اجراء ماء در فضاء تا برسد به وجه. صرف تماس ماء با وجه این احداث غسل نیست. خب این آقا نیم ساعت است در استخر است آب با صورت او تماس دارد. اینکه مصداق اغسل نیست. مصداق اغسل آن لحظه اول است که شیرجه زد رفت داخل استخر. یا شیر دوش را باز کرد آب از دوش ریخت به بدن او، آن لحظه، لحظه احداث غسل است. وآن معنایش این است که آب دوش باید در فضاء حرکت کند بیاید به سمت این آقا تا بشود احداث غسل. خب حرکت آب در این فضاء مقوم غسل حدوثی شد. و حرکت آب در فضاء هم که مصداق غصب است. پس شد ترکیب اتحادی. غسل شد مصداق غصب.

بیان دوم: این است که قوام غسل به جریان ماء است. اگر کسی ظرف نجسی را گذاشت زیر شیر آب، آب در او قرار گرفت ولی جریان پیدا نکرد. اینکه غسل نیست، این صبّ است. یا دستانتان را آب بریزید ولی این آب بماند در کف دستتان. این صب است. غسل قوامش به جریان ماء است که از آن محل مغسول جاری بشود به جای دیگر برود. والا می شود صب و آب ریختنف شستن نمی شود.

اقول: به نظر ما هیچکدام از این دو وجه دلیل نمی شود که ما بگوئیم ترکیب غصب وغسل ترکیب اتحادی است.

اما امر به احداث، احداث یعنی ایجاد بعد العدم. معنای دیگری ندارد. مقدمات فعل که در معنای احداث اخذ نمی شود. احداث غسل یعنی احداث تماس آب با بدن بعد از آن لحظه عدم تماس. لحظه قبل تماسی نبود الان تماس دارد آب با بدن. این می شود احداث غسل. مقدمه این تماس داخل در مفهوم اغسل نیست. احداث یعنی ایجاد الشیء بعد عدمه. احداث وصول آب وتماس آب با جسد این می شود غسل. اما تحریک الماء فی الفضاء المغصوب نحو الجسد این مقدمه وجود غسل است.

اما آن بیان دوم هم که می گفت جریان الماء معتبر است، برفرض این را قبول کنیم، آن چیزی که معتبر است انفصال الماء هست عن المحل المغسول. اما انفصال که مصداق غصب نیست. انفصال یعنی عدم تماس. یعنی اول تماس شد در آن بعد دیگر تماس ندارد. این می شود انفصال. حرکت از لوازم وجود غصب است. بله ما قبول داریم. اما ترکیبش با غسل ترکیب اتحادی نیست.

علاوه بر اینکه چه کسی گفته جریان ماء معتبر است در تحقق غسل؟ شما ظرفی پر از آب نجس را گذاشتید در حوض. این ظرف آب پاک شد یا نه؟ اصلا شیر آب را در این آب متنجسی که در این ظرف متنجس است باز کردید، یک آن شیر آب را باز کردید بنابر کفایت اتصال، هم ظرف پاک می شود و هم آن آب. چه انفصالی رخ داد؟ این آب هنوز داخل در این ظرف است. خود فقهاء فتوی می دهند. اگر این ظرف شسته نشده پس با چی پاک شده است؟ اتصال که از مطهرات ظرف متنجس نیست. ظرف متنجس باید شسته بشود. آن ظرفی که آب متنجس در او است، شلنگ را می گیرید روی این آب متنجس، هم آب پاک می شود و هم آن ظرف پاک می شود، چون متصل است آن ظرف به این آب. اتصال یعنی غسل. آب متنجس با اتصال کما علیه جماعة منهم السید الخوئی یا با امتزاج با آب معتصم پاک می شود، اما ظرف باید شسته بشود. خب این شستن است دیگر. شسته شد دیگر. با اینکه جریان نداشت آب بر این ظرف، انفصالی نداشت آب از این ظرف. ولکن عرفا غسل محقق شده است.

شما دستانتان را که متنجس هم بود می گیرید زیر شیر آب، بعد می آورید این طرف. آیا این دستانتان پاک شده است چون هنوز آب در دستانتان هست؟ لم تغسل یدک؟ قطعا غسلت.

ولذا به نظر ما حق با آقای خوئی است در اصول فی تفصیله بین الغسل والمسح.

ما فروعی را یادداشت کردیم خودتان مطالعه بکنید. اجمالا به صورت بیان مختصر این فروع چن فرع را هم به شکل مختصر فردا انشاءالله مطرح می کنیم پس فردا انشاءالله وارد بحث جدید می شویم. والحمدلله رب العالمین.